

## رویه‌های باورساز ناظر به ارزش: معرفت‌شناسی اخلاق از دیدگاه رابرت مری هیو آدامز

مهدی غفوریان<sup>۱</sup>، مسعود صادقی<sup>۲</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۴/۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۹/۲۴)

### چکیده

رابرت آدامز کوشش می‌کند تا با الهام از نظریهٔ رویه‌های باورساز آلستون دیدگاه خود را در معرفت‌شناسی اخلاق سامان دهد. وی با وضع اصطلاح رویه‌های باورساز ناظر به ارزش، ورودی‌های ایجاد باورهای اخلاقی از این رویه‌ها را علاوه بر سنت تاریخی و فرهنگی شامل احساسات، عواطف، تمایلات و امیال ما نیز می‌داند. مجموعهٔ این ورودی‌ها به همراه تفکر در باب آنها، باورهای اخلاقی را به عنوان خروجی رویه‌های باورساز ناظر به ارزش به ارمغان می‌آورد. از نظر آدامز، ایمان اخلاقی تأمین‌کنندهٔ اعتماد به باورهای اخلاقی‌ای است که از طریق رویه‌های باورساز ناظر به ارزش ایجاد شده است و علی‌رغم اینکه ادله‌ای بر خلاف آنها وجود ندارد اما به سبب آنکه نمی‌توانند فراتر از هر نوع شک معقول باشند پس به ایمان اخلاقی نیازمندند.

**واژگان کلیدی:** ایمان اخلاقی، رویهٔ باورساز، رویهٔ باورساز ناظر به ارزش، باور اخلاقی

۱. دانش آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول)؛

Email: mehdi3ph@yahoo.com

Email: masoudsadeghi@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران؛

## ۱. درآمد

آدامز در کتاب *خوب‌های متناهی و نامتناهی*<sup>۱</sup> کوشش می‌کند تا در چهارچوبی الهیاتی و خداوورانه، ویژگی‌های اساسی اندیشه و زندگی اخلاقی را بیان کند. آدامز پروژه فکری خود را به منظور ارائه مبنا و چهارچوب اخلاق بر دو مفهوم متمرکز می‌سازد: یکی مفهوم خیر یا خوبی و دیگری مفهوم الزام. وی این دو موضوع را از سه جهت مورد بررسی قرار می‌دهد: معناشناسی، متافیزیک و معرفت‌شناسی. اما بیشترین حجم مباحث آدامز و تأکیدی که بر آنها دارد متعلق به معناشناسی و متافیزیک است. روش وی برای هم فهم خوبی و هم فهم الزام واحد است. مطابق با روش وی که بر مبنای نظریه معناشناختی کرییکی - پاتنم است با تحلیل معنایی اصطلاحات اخلاقی می‌توانیم به نقش‌های معناشناختی آنها در فکر و زبانمان پی ببریم و پس از آن با یافتن بهترین گزینه‌ای که می‌تواند ایفاگر آن نقش‌ها باشد ماهیت آنها را دریابیم. به عقیده آدامز و مطابق با روش‌شناسی مذکور، خوبی اینهمان با خداوند و خوب‌ها به سبب مشابهت با او از خوبی برخوردارند. همچنین الزامی با امر شدن از سوی خداوند مهربان اینهمان می‌باشد. در نوشته حاضر به معرفت‌شناسی اخلاق آدامز خواهیم پرداخت.

نزد آدامز، معرفت‌شناسی اخلاق با معناشناسی ارتباط تنگاتنگی دارد. شرح این ارتباط را می‌توان این‌گونه آغاز نمود که آدمیان به لحاظ تاریخی واژه «آب» را با آگاهی از معنای آن بکار می‌بردند و می‌دانستند که مثلاً آب مایعی است که سبب رشد موجودات زنده می‌شود، رفع‌کننده تشنگی و غیرقابل تنفس است اما در عین حال تا قرون اخیر و رشد علم شیمی از ماهیت آن بی‌اطلاع بودند. یا همان‌طور که لایبنیتس می‌گوید آدمی می‌تواند حقایق ریاضی را به کار ببرد و به درستی معنای آنها را بداند اما از ماهیت آنها بی‌خبر باشد یعنی محکی آنها را نداند و از اینکه این حقایق به چه چیزی ارجاع می‌شوند بی‌اطلاع باشد. به همین ترتیب، انسان ممکن است باورهای درست اخلاقی داشته باشد اما ماهیت آنها را نشناسد. ما باورهای دینی و اخلاقی فراوانی را به ارث برده‌ایم که گرچه با تأملات فلسفی ممکن است جرح و تعدیل شوند اما نقطه آغاز ما در درک و فهم اخلاق هستند. معقول نیست که این میراث و عقبه عظیم فکری را نادیده بگیریم زیرا همان‌طور که گفتیم، فهم معنای اصطلاحات و احکام اخلاقی بدون دانستن ماهیت آنها امکان‌پذیر است و به همین دلیل، بی‌اطلاعی از ماهیت آنها مستلزم

فقدان فهم معنای آنها نیست. بنابراین به لحاظ متافیزیکی، ماهیت مفاهیم و اصطلاحات اخلاقی بر معنای آنها مقدم است اما به لحاظ معرفت‌شناختی، معنای آنها بر ماهیتشان تقدم دارد یعنی ما برای فهم ماهیت اصطلاحات اخلاقی ابتدا باید با مراجعه به ذخیره فکری و تاریخی مان معنای آنها را دریابیم سپس با توجه به نقش معناشناختی آنها و با توجه به بهترین گزینه‌ای که می‌تواند آن نقش را بازی کند به ماهیت شان نقب بزنیم. آدامز برای توضیح دیدگاه خویش از نظریه معرفت‌شناختی ویلیام آلستون، یعنی دیدگاه او درباره رویه باورساز،<sup>۱</sup> بهره می‌برد. به همین دلیل، پیش از تشریح دیدگاه آدامز به نظریه معرفت‌شناختی آلستون به عنوان شالوده نظرگاه آدامز می‌پردازیم.

## ۲. پیشینه تحقیق

نخستین بار رابرت آدامز، نظریه رویه‌های باورساز ویلیام آلستون را وارد فلسفه اخلاق نمود و اصطلاح «رویه‌های باورساز ناظر به ارزش»<sup>۲</sup> را ابداع کرد. تاکنون نوشته‌ای در باب نظریه آدامز در معرفت‌شناسی اخلاق که رویه‌های باورساز را در فلسفه اخلاق به کار گرفته باشد نگارش نشده است و این مقاله نخستین نوشته راجع به رویه‌های باورساز ناظر به ارزش از دیدگاه آدامز است.

## ۳. ویلیام آلستون و رویه‌های باورساز

در نظریه‌های میناگرا<sup>۳</sup> درباره توجیه،<sup>۴</sup> که نظریه آلستون نیز در زمره آنهاست، مجموعه باورهای موجه، یا به عبارت دیگر مجموعه باورها از حیث چگونگی توجیه، به دو دسته تقسیم می‌شوند: باورهای پایه<sup>۵</sup> و باورهای غیرپایه<sup>۶</sup>. باورهای پایه عبارتند از باورهایی که توجیه خود را از باورهای دیگر نگرفته‌اند یعنی منبع توجیه این دسته از باورها خود از جنس باور نیست.<sup>۷</sup> در مقابل، باورهای غیرپایه باورهایی هستند که توجیه خود را از باورهای دیگر گرفته‌اند، یعنی برخلاف باورهای پایه، منبع توجیه آنها از جنس باور<sup>۸</sup> است. مثلاً اگر تلفن زنگ بخورد، باور من به اینکه «کسی در حال تماس گرفتن است»

- 
1. Doxastic practice
  2. Evaluative doxastic practices
  3. Foundationalism
  4. Justification
  5. Basic beliefs
  6. Non-basic beliefs
  7. Nondoxastic
  8. Doxastic

توجیه خود را از باوری دیگر مبنی بر اینکه «تلفن زنگ می خورد» گرفته است. پس باور نخست غیرپایه است اما توجیه باور «تلفن زنگ می خورد» از باوری دیگر برنیامده بلکه از ادراک تجربی و حسی نشأت گرفته است و به همین سبب، باوری پایه است. بر این اساس، باورهای پایه توجیه خود را، فارغ از اختلاف نظری که در مورد وثاقت و اعتمادپذیری این منابع در میان معرفت‌شناسان هست، از منابعی همچون ادراک حسی، حافظه، درون‌نگری و مانند آن اخذ می‌کنند. [10, p 59, و، ۱۳۲-۱۳۰، ص ۲]

ویلیام آلستون<sup>۱</sup> در جریان مباحث پردامنه‌ای که در معرفت‌شناسی در باب صدق و توجیه در جریان است اصطلاح رویه‌های باورساز را ابداع و وارد ادبیات بحث نمود. مراد آلستون از رویه همان واژه آشنا و رایج مکانیسم (سازو کار)<sup>۲</sup> است. رویه‌های باورساز نیز همان مکانیسم‌های ایجاد باورند<sup>۳</sup>؛ روش‌ها و سازوکارهایی که موجب ایجاد باور می‌شوند به طوری که هر کدام از آن رویه‌ها، باورهای خاصی را به عنوان خروجی تولید می‌کنند. به طور دقیق‌تر، و به بیان خود آلستون، منظور از رویه باورساز «شیوه‌ای برای ایجاد باور و ارزیابی آنها به لحاظ معرفتی است. نمونه‌هایی از چنین رویه‌هایی... شامل ادراک حسی، درون‌نگری، حافظه... و انواع متنوع استدلال... است... [رویه‌های باورساز] بکار بردن نظام یا مجموعه‌ای از عادت‌ها یا مکانیسم‌های باورسازی است که هر کدام از آنها عملکردی را تحقق می‌بخشند که باورها را با محتوایی خاص از ورودی‌هایی مشخص به وجود می‌آورند.» [9, pp 6, 155]

آلستون با الهام از گلدمن<sup>۴</sup> که میان فرایندهای مستقل از باور<sup>۵</sup> و فرایندهای وابسته به باور<sup>۶</sup> تفاوت می‌نهد رویه‌های باورساز (مکانیسم‌های باورساز) را به دو دسته تقسیم می‌کند: ۱- رویه‌های تولیدکننده<sup>۷</sup> ۲- رویه‌های تبدیل‌کننده<sup>۸</sup>. رویه‌های تولیدکننده رویه‌هایی هستند که علی‌رغم تولید باور، ورودی آنها از سنخ باور نیست. مثلاً درون‌نگری رویه‌ای تولیدکننده است؛ باور به اینکه من خوشحالم محصول هیچ باوری نیست. اما رویه‌های تبدیل‌کننده به رویه‌هایی دلالت می‌کنند که علاوه بر خروجی، ورودی آنها نیز از سنخ باور است مانند باورهایی که حاصل استدلال‌های قیاسی یا استقرایی هستند؛

- 
1. William Alston
  2. Mechanism
  3. Belief-forming mechanisms
  4. Goldman
  5. Independent-belief
  6. Dependent-belief
  7. Generational practices
  8. Transformational practices

مثلاً باور به اینکه «سعید احتمالاً در بازی فوتبال فردا شرکت نمی‌کند» توجیه خود را از این باور گرفته است که «پای سعید در ماه گذشته شکسته است.» بنابراین نقطه افتراق رویه‌های تولیدکننده و تبدیل‌کننده در ورودی متفاوت آنهاست. اما نقطه اشتراک آنها در این است که خروجی هر دو رویه، باور است. البته برخی از باورها ممکن است از رویه‌های ترکیبی که ترکیب رویه‌های پیشین هستند حاصل شده باشند.

بدین ترتیب، برخی از ویژگی‌های مهم رویه‌های باورساز را می‌توان این‌گونه برشمرد: هریک از رویه‌های باورساز خروجی خاص خود را دارند یعنی ما را به قلمرو خاصی از واقعیت هدایت می‌کنند. مثلاً ادراک حسی به عنوان یک رویه باورساز، باورهایی درباره قلمرو مادی و محسوس واقعیت یا درون‌نگری به عنوان یک رویه باورساز دیگر، باورهایی درباره حالات آگاهی و روانشناختی عایدمان می‌کنند. به همین ترتیب، رویه‌های باورساز مختلف، علی‌رغم اشتراک و تبادلی که با یکدیگر دارند، نظام ارزیابی خاص خود را جهت نقد و تصحیح باورهای حاصل شده ایجاب می‌کنند. علاوه بر این، رویه‌های باورساز اجتماعی‌اند یعنی آنها در زمینه و سیاق اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کنیم تثبیت شده‌اند و باورهای ما قویاً متأثر از آن ساخت اجتماعی است. همچنین رویه‌های باورساز تغییرپذیرند و به موازات پیشرفت‌ها و روشننگری‌هایی که در دانش ما راجع به آنها رخ می‌دهد دستخوش تغییر و تحول می‌شوند. ضمناً هر کدام از رویه‌های باورساز، پیش‌فرض‌های خاص خود را نیز دارند. برای مثال، ادراک حسی به عنوان یک رویه باورساز متضمن مفروض انگاشتن وجود جهان خارج است و بدون آن نمی‌توان در عملکرد آن رویه شرکت جست. [9, pp 155-165]

آلستون در باب اعتمادپذیری رویه‌های باورساز اذعان می‌کند که ما راهی برای اثبات اعتمادپذیری رویه‌های باورساز رایج و تثبیت‌شده نداریم و اثبات صدق باورهایی که آن رویه‌ها ایجاد می‌کنند فراتر از توانایی معرفتی آدمی است. اما از نظر او، اعتماد به آنها کاری معقول است یعنی از معقولیت عملی<sup>۱</sup> برخوردار است، چراکه اولاً شواهد و دلایل نقیض و گزینه‌های بدیلی وجود ندارند که این رویه‌ها را نفی کنند و برتر از اینها باشند؛ ثانیاً این رویه‌ها دستخوش ناسازگاری درونی نیستند یعنی مجموعه باورهای برآمده از یک رویه به طور گسترده و مداوم با یکدیگر تعارض ندارند؛ ثالثاً این رویه‌ها ناسازگاری بیرونی نیز ندارند یعنی مجموعه باورهای برآمده از دو یا چند رویه به طور گسترده و مداوم با یکدیگر تعارض ندارند؛ رابعاً نتایجی که از بکارگیری رویه‌های باورساز و

مشارکت در آنها بدست می‌آوریم با قابل اعتماد دانستن آنها بهتر تبیین می‌شود. مثلاً غالباً پیش‌بینی‌هایی که بر مبنای ادراک حسی یا انواع استدلال صورت گرفته، صائب و درست بوده است و توفیق گسترده در عمل، نشان از ارتباط آنها با واقعیت دارد. بدین ترتیب، نزد آلستون، اعتماد به رویه‌های باورساز در شکل‌دهی به نظام معرفتی مان کاری معقول است و بر این اساس می‌توان خروجی‌های این رویه‌ها را موجه بدانیم. ن.ک: [۱، ص ۷۵-۸۱] و نیز: [۳، ص ۸۳-۸۶]

#### ۴. آدامز و رویه‌های باورساز ناظر به ارزش

آدامز کوشش می‌کند تا با بهره‌گیری از نظریه آلستون و گسترش دیدگاه او به حوزه باورهای اخلاقی و ناظر به ارزش، تبیینی از معرفت‌شناسی اخلاق ارائه دهد.<sup>۱</sup> وی می‌نویسد: «به پیروی از آلستون، من از این اصطلاح <رویه باورساز> استفاده می‌کنم برای اشاره به ... نظامی از شیوه‌های ایجاد و حفظ باورها که در زمینه و سیاقی اجتماعی آموخته شده‌اند. آلستون از رویه‌های باورساز قابل تشخیص ادراک حسی، درون‌نگری، حافظه، شهود عقلانی، و استدلال قیاسی و استقرایی سخن می‌گوید که [آنها را] به عنوان شیوه‌هایی برای ایجاد باور فراگرفته ایم. ما می‌توانیم یک یا شاید چند رویه باورساز ناظر به ارزش را به این لیست بیافزاییم.» [6, p357]

وی با الهام از آلستون اما به منظور استفاده از اصطلاحات رایج‌تر، به جای «رویه» از واژه «مکانیسم»<sup>۲</sup> یا گاهی «فرایند»<sup>۳</sup> و به جای واژه‌های «تولید کننده» و «تبدیل کننده» به ترتیب از واژه‌های «غیراستنتاجی»<sup>۴</sup> و «استنتاجی»<sup>۵</sup> استفاده می‌کند. استدلال‌های قیاسی و استقرایی نمونه‌های بارز مکانیسم استنتاجی و ادراک حسی و تجربی نمونه بارز مکانیسم غیراستنتاجی هستند. [6, p 357] همانطور که بیان شد، آدامز با کاربست رویه‌های باورساز در حوزه اخلاق، از اصطلاح «رویه‌های باورساز ناظر به ارزش» استفاده می‌کند. رویه‌های باورساز ناظر به ارزش نیز همچون رویه‌های باورساز مورد اشاره آلستون دارای ورودی<sup>۶</sup> و خروجی<sup>۷</sup> هستند و به تعبیر آدامز، به دو دسته استنتاجی و

۱. در نگارش مطالب این بخش از این فصل کتاب آدامز بهره بردم: [6, ch: Evaluative doxastic practice]

2. Mechanism
3. Process
4. Non-inferential
5. Inferential
6. Input
7. Output

غیراستنتاجی تقسیم می‌شوند. ورودی رویه‌های باورساز غیراستنتاجی مانند احساسات، عواطف، گرایش‌ها<sup>۱</sup> و امیال<sup>۲</sup> هستند و رویه‌های باورساز استنتاجی مانند تأملات کنونی ما و آنچه از سنت تاریخی فکری بشر تا الآن به ما رسیده است. شایان توجه است که در تاریخ فلسفه نیز التفات به احساسات، عواطف، گرایش‌ها و امیال به عنوان ورودی رویه‌های باورساز ناظر به ارزش وجود دارد؛ آنجایی که از رؤیت<sup>۳</sup>، شهود<sup>۴</sup> و حس اخلاقی<sup>۵</sup> سخن می‌گفتند. منطق حاکم بر رویه‌های باورساز ناظر به ارزشی که استنتاجی‌اند ارتباط میان باورهای مختلف و استنتاج و استخراج باورها از یکدیگر است. مثلاً باور به اینکه «دروغ‌گویی بد است» به این باور که «درست نیست که به کودکان دروغ گفتن را آموزش داد» منجر می‌شود و دومی توجیه خود را از اولی اخذ می‌کند. اما آدامز به رویه‌های ناظر به ارزش غیراستنتاجی نیز اهمیت می‌دهد؛ رویه‌هایی که ورودی شان از سنخ باورها نیست و توجه به آنها می‌تواند نشان‌دهنده پختگی اخلاقی فرد باشد. این دسته از رویه‌ها شامل احساسات، عواطف، گرایش‌ها و امیال می‌شود. همانگونه که ادارک حسی می‌تواند اطلاعاتی از جهان عاید ما کند رویه‌های باورساز ناظر به ارزش غیراستنتاجی نظیر عواطف نیز می‌توانند به دانش اخلاقی مان بیفزایند و ما را در شناخت و تشخیص خوب و بد یاری رسانند.

یکی از اشکالاتی که ممکن است به این دسته از رویه‌های غیراستنتاجی در قلمرو اخلاق وارد شود مربوط به عینیت<sup>۶</sup> احکام و داوری‌های اخلاقی است زیرا گویی تکیه بر عواطف به عنوان ورودی تفکر ناظر به ارزش، با دوری از واقع‌گرایی<sup>۷</sup> درباره ارزش‌ها و با تبدیل آنها به حالات ذهنی<sup>۸</sup>، ارزش‌های اخلاقی را انفسی<sup>۹</sup> می‌کند و عینیت آنها را می‌ستاند. اما آدامز این نتیجه‌گیری را مخالف با فهم مشترک<sup>۱۰</sup> می‌داند و بیان می‌کند که آدامز معمولاً یک داوری خوب در حوزه اخلاق را مبتنی بر نوعی حساسیت عاطفی<sup>۱۱</sup> می‌داند که در آن عواطف ما به گونه‌ای تحریک شده و مبدأ حکم و قضاوت

- 
1. Inclinations
  2. Desires
  3. Vision
  4. Intuition
  5. Moral sense
  6. Objectivity
  7. Realism
  8. Mental states
  9. Subjective
  10. Common sense
  11. Emotional sensitivity

ناظر به ارزش شده‌اند. با این حال، این حکم و قضاوت را واجد عینیت می‌دانیم و واقع‌گرایانه راجع به آن می‌اندیشیم. البته تنوع آرا و اختلاف نظر در خروجی رویه‌های باورسازِ ناظر به ارزش بیشتر از خروجی رویه‌های باورسازِ ادراک حسی است ولی این امر موجب اعتمادناپذیری و فاقد اهمیت بودنِ رویه‌های باورسازِ ناظر به ارزش نمی‌شود بطوری که تفسیرهای واقع‌گرایانه از آنها را رها کنیم. آدامز دلیلی برای این نکته اقامه نمی‌کند و تنها به ذکر این مثال اکتفا می‌کند که در حوزه پزشکی نیز شاهد تشخیص‌های مختلف دربارهٔ مجموعه‌ای از نشانه‌ها در فرد بیمار هستیم اما همچنان واقع‌گرایانه در باب آنها می‌اندیشیم و این تنوع تشخیص‌ها را بدون رها کردن امر تشخیص، به معنای فقدان تشخیص درست نمی‌گیریم. البته به نظر می‌رسد رأی آدامز موجه باشد چراکه دست کم واقعیتِ اختلاف آراء در تفکر اخلاقی به تنهایی، ناواقع‌گرایی را نتیجه نمی‌دهد و تمثیل آدامز می‌تواند به عنوان مثال نقضی برای کسی که از این واقعیت نتیجه دیگری می‌گیرد به کار برده شود. بنا بر این، گرچه واقع‌گرایی در حوزه اخلاق اثبات نمی‌شود اما در مقابل، این استدلالی به سود ناواقع‌گرایی نیز فراهم نمی‌آورد. البته چنین نیست که این ورودی‌ها بطور مستقیم و بی واسطه سازندهٔ باورهای ناظر به ارزش باشند بلکه این فرایند، پیچیده است بطوری که خروجی رویه‌های ناظر به ارزش ترکیبی از ورودی‌های استنتاجی و غیراستنتاجی است یعنی ترکیبی از باورها با مثلاً عواطف است.

رویه‌های باورساز به «باورهای پس‌زمینه‌ای»<sup>۱</sup> که آلستون به آنها اشاره کرده است ربط و بستگی دارند. باورهای پس‌زمینه‌ای، که به نظر می‌رسد می‌توان آنها را «پیشفرض‌های بنیادین» نیز نامید، به عنوان مقدمه برای استخراج باورها از یکدیگر به کار نمی‌روند مگر در صورتی که بخواهیم دریاب فرایندهایی که موجب ایجاد آن باورها شده‌اند تفکر و تأمل نماییم. برای مثال، هنگامیکه یک ادراک حسی به عنوان ورودی رویهٔ باورساز به کار می‌رود باورهای دیگری نیز در شکل‌دهی خروجی آن دخالت دارند؛ باورهایی مانند اینکه فرد مدرک، اندام حسی دارد و بسیاری از باورهای دیگر دربارهٔ ابژه‌های فیزیکی و محسوس. به همین شکل، رویه‌های ناظر به ارزش، دربرگیرندهٔ باورهای پس‌زمینه‌ای مانند باوری که فرد راجع به صلاحیت خود برای صدور احکام ناظر به ارزش دارد و ... هستند.

بنابراین مشارکت در رویه‌های باورساز متضمن باورهای گوناگونی است که هم شامل باورهایی می‌شود که در جریان بکارگیری رویه‌ها ایجاد می‌شوند و هم شامل باورهای



پس‌زمینه‌ای که بطور پنهان بر خروجی رویه‌های باورساز تأثیر می‌گذارند. این باورها ممکن است توسط خود ما در موقع مشارکت در رویه‌های باورساز ایجاد شده یا دیگران به ما آموزش داده باشند. از نظر آدامز، این نکته بر ویژگی‌ای مهم دلالت دارد و آن خصلت اجتماعی<sup>۱</sup> رویه‌های باورساز است. این رویه‌ها بر ساخته ما نیستند و ما از کودکی خود را در حال استفاده از آنها یافته‌ایم؛ والدین، بزرگسالان و حتی کتابهایی که در بزرگسالی خوانده‌ایم و مباحثه‌هایی که کرده‌ایم سازنده این رویه‌ها و ورودی‌ها و خروجی‌های آنهاست. البته واضح است که رویه‌های باورساز صرفاً جنبه تقلیدی و ساختگی ندارند بلکه تأملات و تجربه‌های شخصی ما بخشی از فرایند ورودی‌ها و خروجی‌های این رویه‌ها می‌باشد اما نکته‌ای که آدامز در اینجا قصد اشاره به آن را دارد این است که در هر صورت، این رویه‌ها نه شخصی بلکه اجتماعی‌اند و در بستری اجتماعی شکل گرفته و جریان یافته‌اند. شکل‌گیری و آموزش رویه‌های باورساز ناظر به ارزش پیچیده‌تر از شکل‌گیری رویه‌های باورساز ادراک حسی است چراکه برای نمونه، شکل‌گیری رویه‌های ناظر به ارزش همچون خوب، بد، درست و نادرست مستلزم برخورداری از قابلیت‌ها و تجارب عاطفی‌ای است که در کودکان چندان رشد نیافته و پخته نشده است اما مثلاً یادگیری شکل‌های هندسی را می‌توان با سهولت بیشتری توسط ادراکات حسی بینایی یا لمسی به عنوان ورودی رویه‌های باورساز به کودکان آموزش داد. آدامز با تأکید بر نقش مهمی که میراث تاریخ فکری بشر و القائات اجتماعی در شکل‌گیری تفکر اخلاقی ما دارد می‌نویسد: «باور اخلاقی مستلزم مفاهیم اخلاقی است که تاریخی فرهنگی دارند و از طریق رویه‌های اجتماعی گفتار و رفتار مرتبط با آن منتقل شده‌اند. در این سیاق، ما نه تنها برخی از باورهای اخلاقی اولیه را (از والدین مان و دیگران) فرامی‌گیریم؛ بلکه برای خودمان قابلیت را برای ایجاد و بازبینی باورهای اخلاقی پرورش می‌دهیم، به شیوه‌هایی که ممکن است ما را به مخالفت با دیگر مردمان سوق دهد. من معتقدم که این نوع حساسیت اخلاقی<sup>۲</sup> رشدیافته برای واکنش خوب و مناسب به موقعیت‌های اخلاقی ضروری است.» [7, p441]

##### ۵. الهیات اخلاق: انکشاف/وحی کلی و تضمین رویه‌های باورساز

همان‌طور که در سطور پیشین اشاره شد، تجربه‌ها و تأملات فرد و نیز احساسات،

1. social

2. Ethical sensibility

عواطف، گرایش‌ها و امیال او در ایجاد تفکر اخلاقی و باورهای ناظر به ارزش نقش دارد و اختلاف نظرهایی که در باب احکام اخلاقی وجود دارد از همین تنوع در ورودی‌های رویه‌های باورساز سرچشمه می‌گیرد. بخشی از رویه‌های باورساز ناظر به ارزش، تفکر نقادی و اتخاذ موضع انتقادی در برابر باورهایی است که در قلمرو اخلاق قرار می‌گیرند. بر این اساس، ماهیت اجتماعی رویه‌های باورساز مانع از تفکر و نقادی باورهای اخلاقی نمی‌شود. درخور توجه است که آدامز میان تکیه و اعتماد ضمنی<sup>۱</sup> به رویه‌های باورساز و تکیه و اعتماد صریح<sup>۲</sup> به رویه‌های باورساز تفاوت می‌نهد. اولی بر جزیی اجتناب‌ناپذیر از رویه‌های باورساز و مشارکت در آنها دلالت می‌کند؛ ما نمی‌توانیم بدون دانش‌ها، توانایی‌ها و مهارت‌هایی که جامعه در اختیار ما می‌نهد به حوزه اخلاق وارد شده و از اندیشه‌های اخلاقی و تفکر درباره آن برخوردار شویم. بنابراین ما ناگزیر از اعتماد بر رویه‌های باورساز ناظر به ارزشی که جامعه در اختیارمان نهاده است هستیم. در اینجا، آدامز را می‌توان هم نظر آلستون دانست که می‌گوید: «مشارکت در رویه‌های باورسازی که به لحاظ اجتماعی تثبیت شده‌اند و ما دلایلی کافی برای غیرقابل اعتماد دانستن آنها نداریم کاری معقول است.» [9, p 6] اما مرجعیت‌های اجتماعی<sup>۳</sup> نظیر کتاب مقدس ادیان یا حتی کتاب‌هایی که کانت در اخلاق نوشته است از نظر آدامز، دلسپاری مطلق و پرسش نکردن درباره آنها بخش لاینفک تفکر اخلاقی نیست بلکه تفکر و تأمل درباره این قبیل مرجعیت‌ها بخشی از رویه‌های باورساز ناظر به ارزش است. البته آدامز بیان می‌کند که این امر مستلزم بی‌اعتنایی به آنها نیست بلکه توجه و بهره‌گیری از بصیرت‌های کتاب‌های مقدس ادیان یا نوشته‌های اندیشمندان در صورت تشخیص حکمت آمیز بودن آنها قابل توصیه نیز می‌باشد.

از نظر او، اعتماد بر رویه‌های باورساز ناظر به ارزش به این معناست که میان این رویه‌ها و فرایندهای باورساز با صدق باورهایی که به عنوان خروجی تولید می‌کنند رابطه علی و تبیینی برقرار است. آدامز با توجه به دیدگاه افلاطونی - الهیاتی‌ای که در باب خوبی دارد از واژه انکشاف/ وحی کلی<sup>۴</sup> استفاده می‌کند و بیان می‌کند که نظریه مختار وی در متافیزیک خوبی می‌تواند این رابطه را تامین نماید. [ See: 6, ch: The Nature of

1. Implicit
2. Explicit
3. Social authorities
4. General revelation

[The Good] منظور از انکشاف/ وحی کلی، انکشاف/ وحی خاص<sup>۱</sup> آنچنانکه در کتب مقدس ادیان آسمانی آمده نیست که شامل فعلِ گفتاری<sup>۲</sup> همچون امر کردن است<sup>۳</sup> بلکه منظور او از انکشاف/ وحی کلی اینست که اولاً ماهیتِ واقعیت‌هایی که این باورها به آنها ارجاع می‌شوند و حاصلِ رویه‌های ناظر به ارزش اند الهی هستند چراکه مطابق با دیدگاه آدامز، خوبی همان خداوند است. البته باید توجه داشت که معرفت و شناخت ما نسبت به ماهیت خوبی و خوب‌ها تأثیری در این جریان ندارد. ثانیاً اعتمادپذیری رویه‌هایی که برای رسیدن به باورهای ناظر به ارزش از آنها استفاده می‌کنیم به سبب عمل خداوند حاصل می‌شود؛ خداوند ما را از این طریق به حقایق هدایت می‌کند. این رهیابی به حقایق در باب ارزش‌ها، هم راجع به خوبی است هم راجع به الزام یا درستی. همچنین صفت «کلی» در اصطلاح انکشاف/ وحی کلی به این معناست که انسان‌ها علی‌الاصول قادر به فهم و تشخیص حقایقی که خداوند در عالم نهاده، هستند خواه طرفدار دینی از ادیان باشند خواه نباشند. عمل خداوند در انکشاف/ وحی کلی ممکن است در خلقت عالم نمودار شده باشد و آدمی از این طریق می‌تواند با بکارگیری نیروهای معرفتی‌ای که در اختیار دارد راه‌هایی برای ایجاد باورهایی که راه به سوی حقیقت داشته باشند پیدا کند. اینکه ما به بدی کشتن فرد بی‌گناه، دروغ‌گویی و دزدی حکم می‌کنیم مصادیقی از انکشاف/ وحی کلی است که فرد خدا‌باور و خدا‌نا‌باور می‌توانند بر سر آنها گفتگو و توافق کنند اما کسی که صرفاً در چهارچوب انکشاف/ وحی خاص که شامل وحی به افراد خاصی در تاریخ که در قالب کتب مقدس ادیان مانند انجیل یا قرآن درآمده است تفکر می‌کند نمی‌تواند با دیگران وارد گفتگو شود و اندیشه‌های اخلاقی خود را بررسی نماید. البته باید توجه داشت که وحی خاص نیز زیر مجموعه‌ای از انکشاف/ وحی کلی است و بیش از آنکه در ابتدا به نظر می‌آید این دیدگاه که مثلاً خداوند درست و نادرست را فقط از طریق تورات در اختیار ما نهاده است گفتگوپذیر است چراکه فردی که چنین دیدگاهی دارد بر بدی ظلم و دزدی اذعان دارد در حالی که چنین حکمی را نمی‌توان در

---

1. Special revelation

2. Speech act

۳. البته آدامز نقش وحی خاص را که حاصل آن کتاب‌های مقدس ادیان بوده است در شکل‌گیری تفکر اخلاقی انکار نمی‌کند. ما فهم خود را از متون مقدس بر اساس فهمی که از خوب و شر و همچنین خداوند و صفات او داریم سامان می‌دهیم و از این راه می‌توانیم تلاش کنیم تا تعارضات ادیان با یکدیگر را نیز حل و فصل کنیم.

موارد خاص و جزئی با رجوع به تورات حل و فصل نمود چرا که حکم اخلاقی همه شرایط و موقعیت‌ها در آن نیامده است. بدین ترتیب، همین توافق و اشتراک نظر در باب چنین احکام کلی که بدون رجوع به کتاب مقدس حاصل آمده است می‌تواند نقطه شروعی مناسب باشد برای گفتگو با دیگرانی که ناباور به وحی خاص هستند. [5, pp 101-2]

### ۶. ایمان اخلاقی و حفظ موضع انتقادی در اخلاق

به عقیده آدامز، ایمان در جایی مطرح می‌شود که باور داشتن به چیزی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است اما در عین حال، اعتقاد به آن به لحاظ عقلانی، همراه با شک و تردید است. کانت<sup>۱</sup> نخستین فیلسوفی است که در باب ایمان در حوزه اخلاق سخن گفت. از نظر کانت، تحقق اخلاق مستلزم داشتن نظم اخلاقی هستی است<sup>۲</sup> و خداوند نیز شرط تأمین‌کننده این نظم است و این دو نه در قلمرو عقل نظری بلکه در قلمرو عقل عملی قرار دارند و متعلق ایمان هستند. راجع به مسائل فلسفی بطور کلی و در این بحث مسائل اخلاقی بطور خاص به علل مختلفی مانند کمبود شواهد نمی‌توانیم به چنان وحدت نظری برسیم که پرونده آنها بسته شود و حقیقت مسائل بر ما کاملاً آشکار گردد. البته اگر همچنان استدلال‌های محکم و استوار نیز اقامه گردد باز هم قوت آن استدلال‌ها به گونه‌ای نیست که فراتر از هر نوع شک معقول باشد. بنابراین ما در قلمرو اخلاق نیازمند ایمان اخلاقی<sup>۳</sup> هستیم. ایمان اخلاقی به دو چیز تعلق می‌گیرد. (۱) خودِ اخلاق<sup>۴</sup> (۲) غایات اخلاقی.<sup>۵</sup> توضیح آنکه: ۱- مسائلی همچون: چرا باید اخلاقی زندگی کنیم؟ معنای اصطلاحاتی نظیر خوب، بد، درست و نادرست چیست؟ و آیا انواع رویه‌های باورساز ناظر به ارزش، که بر اساس آنها باورهای اخلاقی خود را تولید می‌کنیم، اعتمادپذیرند؟ پرسش‌هایی هستند که همواره پاسخ‌های مطرح شده به آنها در معرض شک و تردید است اما ایمان اخلاقی موجب توجه و پرداختن به آنها و تلاش برای اتخاذ موضع در برابر آنهاست بطوری که بتوانیم زندگی‌ای اخلاقی‌ای را پیش ببریم. ۲- آیا بطور کلی زندگی و بطور خاص زندگی دیگران ارزشمند است؟ مثلاً دوستی منوط به ارزشمند دانستن زندگی دیگران است؛ توجه به خیر دیگری مستلزم این است که زندگی دیگری

- 
1. Kant
  2. Moral order in the universe
  3. Moral faith
  4. Moral itself
  5. Moral ends

را ارزشمند بدانیم. این امر در تلقی ما نسبت به زندگی‌های به ظاهر بی‌ارزش نظیر انسان‌هایی که در سومالی دچار قحطی و فقر غذایی مفرط هستند تأثیر می‌گذارد. ایمان اخلاقی در اینجا به معنای مقاومت در برابر دلایلی است که ارزشمندی زندگی انسان را مورد شک و تردید قرار می‌دهند. همچنین علاوه بر ارزشمندی خود زندگی، ارزشمندی زندگی اخلاقی نیز نیازمند ایمان اخلاقی است چراکه اخلاقی بودن مستلزم این است که ما همدیگر را به فضایل اخلاقی تشویق و ترغیب نماییم و بدین ترتیب، نسبت به فضیلت و ارزش‌های اخلاقی زندگی دیگری دغدغه داشته باشیم. باور به اینکه تلاش‌های اخلاقی ما برای اخلاقی زیستن و تحقق فضایل در زندگی ارزشمند است و در نهایت، آثار و نتایج نیکویی به بار می‌آورد واجد اهمیت می‌باشد و آدمی بدون التفات و عقیده به این نکته نمی‌تواند در سامان دادن یک زندگی اخلاقی کاری از پیش ببرد. در اینجا، ایمان اخلاقی ما را به پایداری در اخلاقی زیستن علی‌رغم مسائل نظری و مشکلات عملی‌ای که بر سر راه وجود دارد تشویق می‌نماید. [6, pp373-4] بنابراین از آنجاکه در قلمرو اخلاق قوت و کفایت ادله و شواهد در حدی نیست که به صدق باورهای مان یقین داشته باشیم بطوری‌که هرگز امکان خطا در آنها منتفی نیست معقول است که نسبت به مسائل اخلاقی که امری بااهمیت در زندگی آدمی هستند ایمان داشته باشیم.

شایان توجه است که از نظر آدامز، ایمان دارای سه جنبه است و در صورت فقدان یکی، ایمان محقق نمی‌شود: [6, pp380-389] جنبه شناختی<sup>۱</sup>، جنبه ارادی<sup>۲</sup> و جنبه عاطفی<sup>۳</sup>. جنبه شناختی بر این نکته دلالت می‌کند که یک جنبه از ایمان به  $x$  را باور و عقیده به آن تشکیل می‌دهد که این باور و عقیده، موجب توجه و اهمیت دادن به  $x$  است. جنبه ارادی ایمان مربوط به اینست که ایمان به  $x$  یعنی بودن برای  $x$ . بودن برای  $x$  شامل "عشق ورزیدن، دوست داشتن، توجه نمودن، خواستن... تفکر زیاد درباره، صحبت در حمایت از  $x$  است." [8, p 15] بدین ترتیب، ایمان به چیزی مستلزم تعهد<sup>۵</sup> نسبت به آن است. جنبه عاطفی ایمان نیز مربوط به اطمینان و اعتماد<sup>۶</sup> نسبت چیزی است که به آن ایمان داریم. مثلاً برای یک فرد افسرده، زندگی بی‌ارزش به نظر می‌رسد یعنی خلق افسرده به منزله یک عاطفه موجب بی‌ارزش شدن زندگی از نظر او شده است و اطمینان

1. Cognitive
2. Volitional
3. Emotional
4. For  $x$
5. Commitment
6. Confidence

و اعتماد او را نسبت به ارزش زندگی ستانده است. بر همین قیاس، ایمان مستلزم اعتماد و اطمینان نسبت به متعلق ایمان است. البته به نظر می‌رسد مطابق با تعاریفی که آدامز بیان می‌کند، همه جنبه‌های مورد اشاره ایمان، در بودن برای قابل جمع باشند چراکه بودن برای چیزی به معنای باور، تعهد و اطمینان به آن چیز است که به ترتیب، هر سه جنبه ایمان را که شامل عقیده، اراده و عاطفه است دربرمی‌گیرد.

شاید کسی اعتراض کند اینکه آدامز لازمه تعهد اخلاقی و اخلاقی بودن را ایمان می‌داند بدین معناست که تعهد اخلاقی در صورتی قابل تحقق است که فرد علی‌رغم شواهد ناکافی و شک‌های معقولی که وجود دارد به باورهای اخلاقی ایمان داشته باشد. اما این دیدگاه روی در صواب ندارد یا دست کم با آرای خود آدامز در تعارض است. زیرا کوشش‌های فکری آدامز در پرداختن به فلسفه اخلاق در دو حوزه فرااخلاق و اخلاق هنجاری و برای مثال، دیدگاه الهیاتی - افلاطونی او در باب خوبی و استدلال‌هایی که برای تفهیم و تثبیت آنها اقامه می‌کند و نیز دفاعی که از آن در برابر منتقدان می‌کند و خود این دیدگاه را نظریه‌ای قابل دفاع می‌داند نشان دهنده اینست که او درباره این دیدگاه شک ندارد و به نظرش درست و مطابق با واقع می‌نماید. شایسته است در مقام روشن سازی منظور آدامز و پاسخ بدین انتقاد میان دو چیز تفکیک بگذاریم: شک درجه اول<sup>۱</sup> و شک درجه دوم<sup>۲</sup>. شک درجه اول مربوط به شک در خصوص باورهای اخلاقی درباره درست، نادرست، خوب، بد، فضیلت، رذیلت، و نیز اخلاق کاربردی و مانند اینها است اما شک درجه دوم درباره شک راجع به معرفت اخلاقی بطور کلی است که برخاسته از شکی فراگیر و معرفت‌شناختی در خصوص معرفت بطور کلی و معرفت اخلاقی بطور خاص است؛ ممکن است فرد راجع به باورهای اخلاقی خویش شک درجه اول نداشته باشد، همانطور که آدامز بنا بر فرض ندارد، اما در عین حال، نسبت به آن باورها شک درجه دوم داشته باشد. بنابراین منظور آدامز از اینکه اخلاقی زیستن و تعهد اخلاقی مستلزم ایمان اخلاقی است به سبب موضعی است که درباره برد معرفت بشری به حقایق هستی دارد که بر اساس آن، هیچ دیدگاهی را فراتر از شک نمی‌داند و هیچگاه «موضع انتقادی»<sup>۳</sup> را در برابر یافته‌های عقلانی رها نمی‌کند. این امر مستلزم این است که همواره عقاید خویش را مورد بازبینی قرار دهیم و آنها را به مصاف اشکالات و انتقادات

1. First-order doubt  
2. Second-order doubt  
3. Critical stance

ببریم اما در عین حال ایمان خود را به واقعیت و عینیت احکام اخلاقی حفظ کنیم. بدین ترتیب، شک درجه دوم درباره باورهای اخلاقی است که ایمان اخلاقی را ایجاب می‌کند و این شک ضرورتاً به شک درجه اول درباره آن باورها کشیده نمی‌شود.

## ۷. نتیجه

آدامز با الهام از آلستون، اصطلاح «رویه‌های باورساز ناظر به ارزش» را برای سامان دادن به معرفت‌شناسی اخلاق خویش وضع نمود. مطابق با دیدگاه معرفت‌شناختی آدامز، سنت فرهنگی و تاریخی بشر، به علاوه تجارب و تاملات شخصی و نیز احساسات، عواطف، گرایش‌ها و امیال مان همگی به عنوان ورودی‌های این رویه‌ها عمل می‌کنند و خروجی باورهای اخلاقی ما را ایجاد می‌کنند. آدامز از اصطلاح انکشاف/وحی کلی برای اشاره به حقایقی که خداوند در هستی قرار داده است تا ما با بکارگیری قوای معرفتی خویش به آنها دست یازیم استفاده می‌کند. همچنین او بدون انکار انکشاف/وحی خاص که موجد کتب مقدس ادیان الهی است کوشش می‌کند آن را زیر مجموعه انکشاف/وحی کلی قرار دهد و از آن راهی به سوی گفتگوی معتقدان و نامعتقدان به وحی خاص بگشاید. به سبب آنکه باورهای اخلاقی ما همواره در معرض شک و انتقاد قرار دارند ما در اخلاقی زیستن خود نیازمند ایمان اخلاقی می‌باشیم. از نظر آدامز، ایمان همواره در صورت عدم کفایت شواهد برای اثبات عقیده‌ای که آن عقیده دارای اهمیت بسیاری است پدید آمده و معنا می‌یابد. بدین ترتیب، ایمان اخلاقی برای اعتماد به صدق باورهای اخلاقی که فراتر از هر نوع شک و انتقادی نیستند و در عین حال، ادله و شواهدی قطعی خلاف آنها وجود ندارد ضروری می‌نماید. فراتر نبودن باورهای اخلاقی از شک و انتقاد به معنای اتخاذ موضعی انتقادی است که ایجاب می‌کند همواره عقاید خویش را مورد بازبینی قرار دهیم و آنها را به مصاف اشکالات و انتقادات ببریم اما در عین حال ایمان خود را به واقعیت و عینیت احکام اخلاقی حفظ کنیم.

## منابع

- [۱]. باقری، فاطمه؛ اترک، حسین (۱۳۹۳). «توجیه معرفتی باورهای دینی از نگاه ویلیام آلستون»، *تأملات فلسفی*، سال چهارم، شماره دوازدهم، بهار و تابستان.
- [۲]. شمس، منصور (۱۳۸۷). *آشنایی با معرفت‌شناسی*، انتشارات طرح نو.
- [۳]. عباسی، بابک (۱۳۹۱). *تجربه دینی و چرخش هرمنوتیکی: بررسی و نقد آرای ویلیام آلستون*، انتشارات هرمس.

- [۴]. کشفی، عبدالرسول؛ و زارع پور، محمدصالح (۱۳۸۷). «تقریری جدید از دیدگاه ویلیام آلستون در باب اعتبار معرفت‌شناختی تجربه دینی»، *آینه معرفت*، زمستان، دوره ۶، شماره ۱۷.
- [5]. Adams, Robert Merrihew (1993). "Religious Ethics in a Pluralistic Society" in *Prospects For a Common Morality*, Gene Outka and John P.Reeder, JR(ed), Princeton University Press.
- [6]. Adams, Robert merrihew (1999), *Finite and infinite Goods: a Framework for Ethics*, oxford university press.
- [7]. Adams, Robert merrihew (2002), "Precis of Finite and Infinite Goods ", in *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. LXIV, No. 2, March.
- [8]. Adams, Robert merrihew (2006), *A Theory of Virtue, Excellence in Being for the Good*. Oxford University Press.
- [9]. Alston, William (1991), *Perceiving God: The Epistemology of Religious Experience*, Cornell University Press.
- [10]. Lemos, Noah (2007), *An Introduction to the Theory of Knowledge*, Cambridge University Press.

